

## آرامش سنگ یا برگ

مرد جوانی کنار نهر آب نشسته بود و غمگین و افسرده به سطح آب  
زل زده بود

مرد سالفورده ای از آنها می گذشت. او را دید و متوجه حال  
پریشانش شد و کنارش نشست

مرد جوان بی اختیار گفت: عجیب آشفته ام و همه

چیز در زندگی ام به هم ریخته است. به شدت نیازمند آرامش  
هستم و

نمی دانم این آرامش را کجا پیدا کنم؟

مرد سالفورده برگی از درختی کند و آن را داخل نهر آب انداخت و  
گفت: به این برگ نگاه کن وقتی داخل آب می افتد خود را به  
جریان آب

می سپارد و با آن می رود

سپس سنگی بزرگ را از کنار جوی آب برداشت  
و داخل نهر انداخت . سنگ به خاطر سنگینی اش داخل نهر فرو  
رفت و در عمق  
آب کنار بقیه ی سنگ ها قرار گرفت

مرد سالفورده گفت : این سنگ را هم که دیدی. به خاطر سنگینی  
اش توانست

بر نیروی جریان آب غلبه کند و در عمق نهر قرار گیرد  
اما امواجی را روی آب ایجاد کرد و بر جریان آب تاثیر گذاشت

حال تو به من بگو آیا آرامش سنگ را می خواهی یا آرامش برگ را  
مرد جوان مات و متعیر به او نگاه کرد و گفت: اما برگ که آرام  
نیست

او با هر افخت و فیز آب نهر بالا و پائین می رود و الان معلوم  
نیست کجاست!؟

لااقل سنگ می داند کجا ایستاده و با وجودی که در بالا و اطرافش  
آب جریان

دارد اما مکلم ایستاده و تکان نمی خورد. من آرامش سنگ را ترجیح می دهم

مرد سالفورده لبفندی زد و گفت: پس حال که خودت انتقاب کردی

چرا از جریان های مخالف و ناملایمات جاری زندگی ات می نالی؟

اگر آرامش سنگ را برگزیده ای پس تاب ناملایمات را هم داشته باش و مکلم هر جایی که هستی ... آرام و قرار خود را از دست مده

در عوض از تاثیری که بر جریان زندگی داری فشنود باش

مرد جوان که آرام شده بود نفس عمیقی کشید و از جا برخاست و از مرد سالفورده پرسید: شما اگر جای من بودید آرامش سنگ را انتقاب می کردید یا آرامش برگ را؟

پیرمرد لبفندی زد و گفت: من تمام زندگی ام خودم را با اطمینان به خالق

رودخانه هستی به جریان زندگی سپرده ام

و چون می دانم در آغوش رودخانه ای هستم که همه ذرات آن  
نشان از حضور یار دارد  
از افخت و فیزهایش هرگز دل آشوب نمی شوم  
من آرامش برگ را می پسندم

ولی می دانم که فدایی هست که هم به سنگ توانایی ایستادگی را  
داده است  
و هم به برگ توانایی همراه شدن با افخت و فیزهای سرنوشت

**دوست من .... برگ یا سنگ بودن  
انتخاب با توست**